

# نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

۲۷

بقلم: علی دشتی

نگارنده کتاب مورد نقد در صفحه ۱۱۱ می نویسد : (( چرا برای کار خداوند نباید علت و سبب قائل شد ، آنهم خداوند حکیم و دانا ؟ بی علت و سبب و غرض کار طبیعت است ، آتش میسوزاند ، بدون علت و سبب می سوزاند برای آنکه سوزاندن خاصیت ذاتی اوست و خواص ذاتی از اشیا منفک نمیشود . . . و چرا اگر برای اعمال اوقائل به علت و سبب شدیم باید برای آن علت ، علت دیگر پیدا کنیم . . . که تسلسل لازم آید و چرا ترتب علت و معلول الی غیر النهایه باطل است )) .

نویسنده عبارات بالا ، مانند بسیاری از نویسندگان معاصر ، "اولا" فرق علت را از سبب باز نشناخته ، ثانياً ایندو را از غرض تمیز نداده است و ناچار این هر سه لفظ را که دارای معانی مترادف نیستند ، مترادف آورده ، ثالثاً " این هر سه را از خواص ذاتی اشیا امتیاز نکرده است و از همه مهمتر اینکه معنی علت و معلول را که بخش بزرگی از تالیفات حکماء اسلام را فرا گرفته است ، آنگونه که در ضبط علمی دانشمندان آمده ، نفهمیده است و متعاقب آن ترتب علت و معلول را از تسلسل فرق ننهاده است .

چون دایره جولان هریک از الفاظ بر شمرده محدود بحد و کرانی است ، که مترادف آوردن دلیل آنها مسامحه بلکه بی اطلاعی محض است ، ناگزیر برای آگاهی خوانندگان محترم بتعریف هریک باندازه رفع شبهه می پردازم و تحقیق کامل از هریک را بمقام دیگر واگذار می کنم .

۱- علی بن اسماعیل معروف بابن سیده متوفای سال ۴۵۸ هجری در کتاب لغت خود بنام : (( المحکم المحيط الاعظم )) در ذیل لفظ علت معانی گوناگونی بر شمرده ، از جمله : العله المرض ، و اعله الله ورجل علیل ، و در اصطلاح حکما آنچه است که وجود چیز دیگری بر او متوقف باشد و بدین ملاحظه بعلت وجود و علت ماهیت تقسیم شده است . علت وجود آنرا دانسته اند که اتصاف ماهیت آنستکه اجزاء ماهیت بوجود خارجی منقسم بر آن می باشد ، و بتقسیم مناسبتری بعلت تامه یعنی آنچه از وجودش ، وجود معلول واجب آید و بعلت ناقصه ، یعنی آنچه که وجود معلول از وجود آن واجب نشود ، تقسیم گردیده است .

بیشتر در محاورات علمی و جاری در مجاری اهل علم مقصود از علت ، یکی از علل اربعمه اعلی و مادی و صوری و غایی است ، و در مبحث آللهیات ، یعنی حکمت بمعنی اخص

بقول صدر حکمای اسلام و جوهره نبوغ متفکران جهان، ملاصدرا عبارتست از: (( العله لها مفهوم ان احدهما هو الشیء الذی یحصل من وجوده وجود شیء آخر ومن عدمه عدم شیء آخر و ثانیهما هو ما یتوقف علیه وجود الشیء ، فیمتنع بعدمه و لایوجب بوجوده )) یعنی برای علت دو مفهوم است: یکی از آندو چیز را گویند که از وجود آن، وجود چیز دیگری، و از نبودش، نبود چیز دیگر، حاصل آید، دومی آنچیزی است که وجود چیزی دیگر بر آن متوقف و منوط بوده، و بعدم آن امتناع آن چیز حاصل آید، ولی آنچیز بوجود علت واجب نشود، و چنانکه در تعریف قبلی یادآوری شد، آن علتی که از وجودش وجود معلول حاصل گردد، علت تامه و آنکه برخلاف، از وجودش وجود معلول حصول و تحقق نیبوند، علت ناقصه نام دارد.

پس از بیان این مختصر، باید دانست که در ممکنات، مجرد امکان - فقر ذاتی و نیاز به علت و جودی خود علت احتیاج به علت است، و چون نظر بذات ممکنات که در حد استواء وجود و عدمند، فقر و غنا جمع نیاید و نیز لاشیء محض که تعبیر دیگری از امکان می باشد، فاقد فعلیت و کمال و جودی بوده، ثبوت و تحقق ندارد، مگر باعتبار انضمام به علت فیاض، که بدین ملاحظه آنرا قائم بالغیر نامند، و با عنایت بدین مفهوم است که مرحوم فیلسوف و عارف زنوزی - ملا عبدالله - را تمثیلی است، در کتاب: (( لمعات الهیه )) که ممکن را بدو کفه ترازویی تشبیه کرده، که بدون انضمام وزنه ای بیکی از این دو کفه، هیچیک از حالت تعادل و تساوی خارج نشده، بیابا و پائین منحرف نمی شوند، و حتی بیداهت این امر عقول کودکان نیز شاهد است، پس اگر علت و جودی، که از حضرت فیاض مطلق و حق اول که علت العلل می باشد، بممکنات اضافه و ضمیمه نگردد، هیچ چیز بمنصه وجود در نیامده و بقول شیخ فلاسفه مشاء - ابوعلی سینا - در کتاب شفا، ممکن در حد ذات خود لیس (( نبود )) است، و بحیث علتش این - وجود - میباشد.

بنابر مراتب بالا، با تحقق و ثبوت علت تامه، معلول نیز محقق و ثابت خواهد شد، و پس از ایجاد معلول، بقای آن نیز به علت بمقیه اش که همان علت و جودی و دوام و استمرار آن است، مربوط میباشد، و معنی فیض از ناحیه علت جز این نیست، که پس از ایجاد معلول، بقای آنرا نیز بنابر شاء ن فیض بخشی بعهده گیرد، تا وجود اشیا و ممکنات، پس از ایجاد برای حصول بمرتبه کمال ثانوی خود، پاییده و استمرار یابد، و گرنه علت مزبوره، ناقص بوده، بقول ملاصدرا: (( و لایوجب بوجوده )) وجود المعلوم.

اما در سلسله علل و معلولات، از کمتر و ناقص ترین معلول که صرف قوه و استعداد، و ملازم فقر و کمبود است، تا قوی و شدیدترین علل، که مقوم وجود و اساس و اسکلت هستی می باشد، که از اولی بدره هبا، و از دومی به محمدیه البیضاء یا دره فاخره تعبیر شده است

بعلتی ضروری الذات بنام علت العلل نیازمندانند، که سرحلقه سلسله هستی و علت پیوند حلقات علل و معلول های آن، بیکدیگر است، بدین مناسبت نظامی، شاعر آذین بند مفاهیم حکمی و کلامی در الهیاتش می فرماید :

دو سر خط حلقه هستی بحقیقت ، بهم تو پیوستی  
 اما این علت العلل - ذات ضروری الوجود حضرت حق اول - اگر منتهی الیه همه کمالات و فعلیات نبوده، وجود هر موجودی ، از او تمام نباشد و برگشت بدو نکند، لازم میشود که در تعلیل، او را علت تامه ندانیم و خود او نیز مانند ممکنات ناقص و فقیر بالذات باشد. تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا" - و چون علت العلل ، فقیر و ناقص باشد، محتاج بعلت کاملتر است و کلام در این علت مانند گذشته خواهد بود، که اگر علت اخیر هم ناقص باشد، بعلت نیاز بعلت ، تسلسل لازم آید و هر جا تسلسل لازم آید، دور هم لازم میشود، زیرا استلزام و ملازمه، ایجاد ناقص است ناقص دیگری را که بقول سراینده عارف :

ذات نا یافته از هستی ، بخش کی تواند که شود، هستی بخش  
 خشک ابری که بود، ز آب تهی ناید از وی ، صفت آبدهی

باری، از گفتار بالا، میتوان دریافت که برای همه معلولات چه از جهت ایجاد و چه بقای آنها باید علتی باشد که بعلت واجب و ضروری ذاتی پایان پذیرد، و هر مرتبه از علت باید کاملتر از مرتبه معلول باشد، زیرا بقول علمای منطق علت حد کامل معلول است و معلول حد ناقص علت ، و اگر این قاعده برهم خورد، یعنی علت حد کامل معلول نباشد و معلول حد ناقص آن ، لازم میشود که علی الیاساس، قاعده علیت منتفی گردد، و صدور معلول از علت ناقصه لازم آید، و بنا بر تسلسل، خود علت العلل نیز، از نقصان بی بهره نماند، و قاعده حکمی : (( الشیء مالم یجب لم یوجد )) بی نتیجه مانده، در سلسله علل و معلول به علت ضروری الذات و واجب الوجود نرسیم و نیز در ترجیح وجودی ممکنات از حد استواء وجود و عدم ، به علتی ترجیح دهنده وجود از عدم دست نیافته ، و جهان را خالق ، خدای نام نباشد، و چون همه این وجوه نا موجه، و غیر معقول است جهانرا خالق باشد خدا نام ، و علت العللی واجب الوجود، بنا بر این، قسمت اول اعتراض آقای دشتی بدلیل عقل و نقل و بیداهت ضروری التصور، مردود است، آنجا که در صفحه ۱۱۱ کتاب در دیار صوفیان نویسد : (( چرا برای کار خداوند نباید علت و سبب قائل شد )) باید بنویسنده کتاب مذکور گفت : در ترتب علت و معلول اگر بعلت العللی نرسیم ، کلمه خداوند را از کجا و یکدام دلیل عقلی و قاعده منطقی ، بر موجودی که در کارش به علت احتیاج دارد، وضع می توان کرد؟ ، خدایی که باید در کارش علتی باشد - و نه حکمتی که لازمه همه افعال الهی است - در ظرف کوچک و حقیر فکر و اندیشه نویسنده در

دیار صوفیان ، از مخلوقی فقیر ، ولاشیء محض و معدوم الفعل والکمال ، که در وجود و بقا نیازمند بعلت است ، چه فرقی دارند؟ نعوذ بالله من الجهاله لانها راءس کل خطیئه حال جهان بین که سرانش که اند ؟!

آقای دشتی ، تصور نکرده است که اگر خداوند تعالی نیز همچون مخلوقش ، نیازمند بعلت بوده ، و افعالش بعلتی خارج از ذات او نیازمند باشد ، دارای چه اندازه مفاسد در نظام فکری ، و جهان بینی فلسفی ، خواهد بود ، زیرا نخستین نتیجه مترتب بر این عقیده ، استلزام نفی کمال مطلق در مجموعه هستی و سجل وجودی است ، و دومین آن ، که مترتب بفساد اولی است ، نفی حرکت جوهریه و کمالیه و شوقیه و عشقیه موجودات است ، به سبب فقدان اصل کمال در وجود ، و نداشتن غایت الغايات الوجودیه ، بانتفاء محرک کامل و جامع کمالات فعلیه و جویبه می باشد . سومین آن ، ضرورت فساد اعتقاد عقلی بمواد ثلاث یعنی وجوب و امکان و امتناع ، و چهارمین آن سبب تباهی جهات و مواد قضایای منطقی ، بلحاظ عدم مغایرت میان حمل اولی ذاتی و شایع صناعی است ، و پنجم آن استلزام نفی ضرورت و وجوب از ذات واجب ، و قبول انفکاک وجود بمقدار نقصان از ذات اوست ، و ششم عدم انفصال میان مراتب هستی ، از ذات واجب گرفته تا دره هبا و معدومات و -  
ممتنعات ، و مفاسدی از این قبیل که در مبانی حکمت رخنه می افکند

بقیه از صفحه ۲۱

راکه از روی مدرک و دلیلی معلوم شود داخل فعالیت‌های غیر قانونی شده از کشور اخراج کند و اضافه کرده بود که دولت آلمان تهدید کرده که اگر ایران درخواست‌های روسو انگلیس را بپذیرد با آن قطع رابطه خواهد کرد .

دریغوس تحت شماره ۸۴ مراتب را بوزارت خارجه امریکا تلگراف کرد و اشاره نمود که مشکل است دولت ایران بتواند فشارهای دو همسایه قوی خود را تحمل کند . در جلسه بعد هیئت دولت اعلیحضرت از آقای عامری کفیل وزارت خارجه پرسیدند از قرار اطلاعی که بما میرسد انگلیسها مرتب قشون وارد بخداد می کنند و در سرحدات ایران قوای زمینی متمرکز کرده اند از سفیر انگلیس بیبرس مقصود چیست؟ و نیز از من جو یا شدند که طبق گزارش رسیده انگلیسها ده میلیون اسکناس از اهواز به خرمشهر توسط بانک شاهنشاهی منتقل کرده اند و این نقل و انتقال برای چه منظور است؟

من از مرحوم فرزین تحقیق کردم ایشان اظهار بی اطلاعی کردند . بعد از ستاد ارتش هم نامهای درهمین موضوع به وزارت دارائی رسید که تحقیق شود . من از بانک شاهی پرسیدم ، اظهار کردند برای کارهای بازرگانی است و بعدا " معلوم شد از تهران هم هیجده میلیون ریال از بانک تهران و اهواز به خرمشهر و آبادان منتقل کرده اند . (ادامه دارد)